



رهنمودهایی درباره مطالعه و تفسیر قرآن  
از دیدگاه مجاهدین

(۱)

# چگونه قرآن بیاموزیم

[www.KetabFarsi.com](http://www.KetabFarsi.com)

# چگونه قرآن بیاموزیم؟



www.KetabFarsi.com



- \* چگونه قرآن بیاموزیم؟
- \* رهنمودهایی درباره مطالعه و تفسیر قرآن از دیدگاه مجاهدین، شماره (۹)
- \* انتشارات مجاهدین خلق ایران
- \* بهار ۱۳۵۸
- \* حق طبع محفوظ است
- \* چاپ دوم

## فهرست

### قسمت اول

- طرح مسئله و ضرورت بحث . . . . . صفحه ۵  
مقدمه‌ای درباره تفسیر  
معنی تفسیر، منظور از تفسیر قرآن و ضرورت آن . . . . . ۱۶

### قسمت دوم

#### قرآن - کارکرد و خصوصیات آن

- ۱- قرآن چیست و کارکرد آن کدام است؟ . . . . . ۲۱  
۲- موضوعات متنوع قرآن . . . . . ۲۷  
الف- مسائل و حقایق عام فلسفی . . . . . ۲۸  
ب- حقایق علمی - طبیعی . . . . . ۲۹  
ج- حقایق و مسائل اجتماعی . . . . . ۲۹  
د- انسان‌شناسی . . . . . ۳۰  
۳- سیاق قرآن و نظم و انتظام خاص آن . . . . . ۳۲

إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ يَهْدِي لِكُلِّ هِيْ أُمَّةٍ... .

راستی که این قرآن بآنچه که استوارتر و پاینده‌تر است رهنمون میشود...

(اسراء، ۹)

وَلَقَدْ بَسَّرْنَا الْقُرْآنَ لِلذِّكْرِ فَهَلْ مِنْ مُدَّكِرٍ

و همانا قرآن را برای پندگیری آسان کرده‌ایم پس آیا یادآورنده و پندگیرنده‌ای هست؟

(قمر، ۱۷)

... لَا يَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ

و بجز پاکان آنرا (عمق و حقیقت قرآن را) در نمی‌یابند.

(واقعه، ۷۸)

إِنَّ الْقُرْآنَ ظَاهِرُهُ أُنِيقٌ وَ بَاطِنُهُ عَمِيقٌ لَا تُفْنِي عَجَائِبُهُ وَلَا تَنْقُضِي عَرَائِبُهُ وَلَا تُكْشِفُ  
الظُّلُمَاتِ إِلَّا بِهِ

و قرآن، ظاهرش زیبا و باطنش ژرفاست. شگفتیهای آن فنا ناپذیر و بداعش بی‌پایاند و تاریکیها جز بوسیله آن گشوده و برطرف نمیگردند.

(نهج البلاغه، کلام ۱۸ صفحه ۷۵)

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

## قسمت اول

# طرح مسأله و ضرورت بحث

دورانی را که ما در آن بسر می‌بریم، می‌توان بحق، عصر انقلابات و مبارزات مکتبی نامید. انسان در تمام طول تاریخ حرکت و تکامل اجتماعی خود، در واقع هیچوقت از مبارزات اجتماعی بی‌نیاز و فارغ نبوده، و تا زمانی هم که یگانگی اجتماعی تحقق نپذیرفته، و ساخت طبقاتی بر جوامع حاکم باشد، از مبارزه و انقلاب‌گریزی نخواهد بود. از طرف دیگر، هر مبارزه مترقی اجتماعی، برای آنکه از اصالت برخوردار بوده و فرجام موفق داشته باشد، باید در پرتو یک تئوری راهگشا و راهنمای عمل، صورت پذیرد؛ تا از شکل یک حرکت صرفاً خودبخودی، و یا بالنسبه خودبخودی، بدرآمده، و صورت حرکتی آگاهانه، سمت یافته و هدایت شده را بخود بگیرد. این تئوری در وجه کامل و همه‌جانبه خود، یعنی آنگاه که مبتنی بر یک جهان‌بینی و برخوردار از یک ایدئولوژی (یک ایدئولوژی، در متن همان جهان‌بینی)، باشد. بعبارت دیگر، وقتی این تئوری، حاوی شناخت و نگرشی نسبت به کل «وجود» و هستی، و نسبت به «انسان» و «جامعه و تاریخ» گردد، خصلتی مکتبی یافته، و مبارزه مبتنی بر آن، مبارزه‌ای مکتبی خواهد بود. چنین مبارزه‌ای، در واقع عالی‌ترین مظهر کمال انسانی، و اصیل‌ترین پاسخ به فلسفه وجود و حیات انسان است. حیاتی که در کلام رسائی، از آن به «عقیده و جهاد»، تعبیر شده است.

۱- إِنَّ الْحَيَاةَ عَقِيدَةٌ وَ جِهَادٌ.

و روشن است که این پاسخ، هر قدر که مکتب مزبور کامل تر، واقع گرایانه تر و با متن هستی و وجود، منطبق تر باشد، عالیتر خواهد بود.

ضرورت تئوری و مکتب برای مبارزات اجتماعی، بخصوص در مراحل و مقاطع پیچیده تر حرکت اجتماعی، امری مؤکدتر و اجتناب ناپذیرتر میگردد. و ما امروز، در چنین مرحله ای از تاریخ حرکت اجتماعی انسان، قرار گرفته ایم.

این مرحله، «یکی از پرشکوه ترین فرازهای تاریخ» است، زیرا از یکطرف بخاطر پیشرفتهای عظیم اجتماعی انسان (که در ضمن، ملازم با تسخیر چشمگیر نیروها و امکانات بی پایان طبیعت است)، امر تحقق بخشیدن به الفاء بهره کشی انسان از انسان، امکان بالفعل پیدا میکند؛ و از طرف دیگر، پیچیده ترین سد و مانع در این راه، که همان امپریالیزم جهانی است، ابراز وجود مینماید.

دوران ما دورانی است، که با تضاد خلقها و امپریالیزم، بمثابه تضاد اصلی حرکت تکاملی جامعه بشری، مشخص میشود. در این دوران، انسان با دشمنی بسیار محیل و غدار، رویاروی گشته است. دشمنی که در کنار قدرت نظامی سرکوبگر بس عظیمش، به پیچیده ترین شیوه ها نیز، برای حفظ و تداوم سلطه جبارانه اش بر خلقها، متوسل میشود. با بکار بستن چنین شیوه های پیچیده ای، و با استفاده از امکانات پیشرفته و شگرفی که حاصل کوشش تاریخی انسان، و تلاش توده های زحمتکش و رنجبر جهان است؛ امپریالیزم جهانی بسرکردگی امپریالیزم آمریکا، مصرانه به امر غارت و چپاول خلقهای تحت سلطه، و استثمار طبقات و توده های رنجبر، ادامه داده، و به سد کردن راه تکامل انسانها و جوامع انسانی، پای می فشرد.

در رویارویی با چنین دشمنی، و جهت پیشبرد مبارزه ای موفقیت آمیز با آن (مبارزه ای که می بایست راهی بس طولانی و پرمشقت را، طی کند)، به شیوه های متقابلا پیچیده ای نیاز است. شیوه هایی که، بایستی به نگرشی انقلابی نسبت به پدیده های جهان، و بخصوص اجتماع، و شناختی علمی از آنها مبتنی باشد. چنین نگرش و شناختی، خود ضرورتاً مستلزم یک جهان بینی انقلابی است؛ مکتبی که علاوه بر بدست دادن صحیح ترین تئوریه ها و رهنمودها، نسبت به حرکت و مبارزه اجتماعی، همواره صحیح ترین و انقلابی ترین پاسخها را نیز، به مسائل و مشکلات متنوع انسان ارائه داده، و دینامیسم بی پایان او را، در راه طولانی و پرمشقت مبارزه و انقلاب، تأمین کند. کارکرد چنین مکتبی، صرفاً در کسب پیروزی مرحله ای برای انقلاب، خلاصه نمیشود؛ بلکه باید حفظ این پیروزی، و تداوم و استمرار آنرا در بستر تاریخ، تأمین و



تضمین نماید. ارزش و اصالت هر مکتبی، به میزان برآوردن چنین نیازی بستگی دارد. نظر و مطالعه‌ای اجمالی، در مبارزات و انقلابات متعددی که در دوران ما اتفاق افتاده و می‌افتد، و ارزیابی و بررسی سرنوشت این انقلابات، چه آنهاییکه شکست خورده، و چه آنهاییکه پیروز شده‌اند، خود دلیل بسیار گویائی، در تأیید ضرورت چنان مکتبی است، که در سطور پیش از آن سخن گفتیم. در این میان، بخصوص مطالعه دقیق در سرنوشت انقلابهایی که به پیروزیهای خیره‌کننده و قابل تحسین نائل آمده، و نظامهای مطلوب خود را برقرار نمودند، و همچنین بررسی سیر تحولات بعدی این انقلابات (تحولات پس از پیروزی انقلاب)، بسیار عبرت‌آموز است. این مطالعه، ما را بضرورت اکید مکتبی رهنمون میشود، که گفتیم باید پاسدار انقلاب، و حافظ پیروزی بوده، و تداوم امر انقلاب را در مسیر تکامل انسان، تأمین نماید. چنین کارکردی برای یک مکتب، چنانکه ذکر شد، مشروط به دارا بودن صحیح‌ترین و انقلابی‌ترین پاسخ‌ها، به مسائل و مشکلات متنوعی است که انسان همواره با آنها روبرو بوده، و باز هم خواهد بود. مسائل و مشکلاتی که در برخورد آدمی با هستی، انسان و جامعه، برای وی مطرح میشود.

در متن انبوهی از تجارب جهانی، تجربه میهنی خود ما نیز، گواه صادقی در تأیید مطلب پیش گفته، مبنی بر ضرورت تئوری انقلابی، و بالاخص مکتب انقلابی، برای پیشبرد امر انقلاب، و نیل به پیروزی است. توده‌های مبارز مردم میهن ما، بیش از هفتاد سال است که، درگیر مبارزه‌ای آزادبخواهانه و رهائی‌بخش‌اند. مبارزه‌ایکه با پشت سر گذاشتن فازها و مراحل چند، در یکسال و چند ماه گذشته، فراز پرشور و شکوهمندی را طی کرد، و پیروزیهای تحسین‌برانگیزی نیز بدست آورد. اما خلق ما در مسیر مبارزه طولانی خود، شکستهای زیادی را نیز تحمل کرده است. شکستهایی که برای عناصر انقلابی و پی‌گیر، حاوی دروس و تجارب بسیار ارزنده و پربهائی بوده‌اند. شکستهایی که، یکی از مهمترین علل آنها در بخش عمده نیروهای خلقی، عدم برخورداری جنبش از یک رهبری ذیصلاح بوده است. رهبری‌ایکه، اساسی‌ترین ضعف آن را باید، در مسلح نبودن به یک تئوری انقلابی، که خود مستلزم مکتبی انقلابی است، بشمار آورد. بدیهی است که اکنون نیز، اگر یک تئوری و مکتب انقلابی روشنگر راه ما، در رهبری کنونی جنبش، برای حفظ دستاوردهای انقلاب و استمرار آن نباشد؛ انقلاب خلق ما باز هم به شکست خواهد انجامید، و سلطه امپریالیزم بر میهن ما، در قالب اشکالی نوین، همچنان ادامه خواهد یافت. لذا ما اینک، در مقابل

یک آزمایش تاریخی قرار گرفته‌ایم. آزمایشی که ضمن آن، ایدئولوژی رهبری جنبش، امتحان خود را پس خواهد داد.

گفتم که در گذشته، مسلح نبودن رهبری جنبش به یک تئوری و مکتب انقلابی، یکی از مهمترین علل شکست مبارزه بوده است. البته در مقطعی، در مسیر این جنبش، زیر فشار اجبارت عینی (شکست مبارزات میهنی و تجارب جهانی)، ضرورت تئوری و مکتب، توسط عده‌ای از عناصر و یا گروه‌های مترقی احساس شده، و این احساس، کوششهایی را نیز در جهت پاسخ باین ضرورت، برانگیخته است. کوششهایی که متضمن مراجعدهای مجدد (البته با نگرشی متفاوت)، به ایدئولوژی اسلام بوده، و همه ما نیز بی آنکه بخواهیم، جنبه‌های مثبت این کوششها، و دست‌آوردهای مربوط به آنها نادیده بگیریم، از سرانجام ناموفق آن آگاهیم. البته در اینجا، قصد و فرصت تحلیل این جریان را نیز نداریم.

تا اینکه بالاخره سازمان مجاهدین خلق ایران، در مسیر انقلابات و مبارزات رهائی بخش خلق ما، و بمثابة وارث حقیقی و اداة دیالکتیکی این مبارزات، تکوین یافت. سازمانی که خود، پاسخی انقلابی به ضرورتهای مؤکد اجتماعی، و منجمله پاسخی به ضرورت مبارزه مکتبی بود. بطوریکه میدانیم، یکی از اصلی‌ترین وجوه مشخصه سازمان ما از همان ابتدا، تأکید بر ضرورت مبارزه مکتبی بوده است. چیزیکه بنیان‌گذاران سازمان، از خلال تجارب عینی خود، و تحلیل مبارزات گذشته میهنان، و بررسی تجارب جهانی بان پی برده، و براساس آن، «رسالتی مکتبی» را، برای سازمان ما قائل شدند. بنیان‌گذاران سازمان، در جستجوی مکتبی که بتواند به بهترین وجه، از عهد کارکردهای یک مکتب جامع و انقلابی برآید، اسلام را برگزیدند. لذا مضمون «رسالت مکتبی» سازمان، کوششی بود در جهت شناختن هرچه بیشتر جهان‌بینی توحیدی اسلام و تدوین سیستماتیک آن بطوریکه بتواند ضمن برآوردن نیازهای عملی و انقلابی، با برخورداری از یک پشتوانه عملی-انقلابی (یعنی همان حرکت اجتماعی سازمان)، قابلیت ارائه و عرضه را نیز داشته باشد. از همان ابتدا روشن بود که این امر، امری است دشوار و درعین حال شکوهمند، که کوشش در آن مستلزم صرف انرژیهای زیاد، و تحمل فرازونشیب‌هایی خواهد بود. این کوشش در سازمان، «کار ایدئولوژی» نامیده میشد، و بوسیله «گروه ایدئولوژی» که در رأس آن، برادر شهید محمد حنیف‌نژاد قرار داشت، اداره و رهبری می‌گشت، و از نتایج و حاصل آن، کلیه عناصر علاقمند، کم و بیش آگاهند.

سازمان ما در کار ایدئولوژی، بدلائل متعددی بیشترین تأکید را، بر استفاده از متون اصلی اسلام، بخصوص قرآن و نهج البلاغه داشتند البته بدیهی است که نحوه برخورد سازمان با این متون، و چگونگی استفاده از آنها، کیفیتاً با تمام شیوه‌های سنتی متفاوت بود، و منجمده، سازمان برای توفیق در این امر، خود را به یک برخورد واقعگرایانه علمی ملزم میدید. برخوردیکه برطبق آن، می‌بایست مضافاً بر شرکت فعال در حرکت اجتماعی و از مواضع انقلابی، از کلیه دست‌آوردهای علمی و اجتماعی «راستین» انسان نیز استفاده کنیم. بهمین دلیل هم بود که سازمان، مطالعه مکاتب دیگر، بخصوص مکاتب مترقی و انقلابی موجود را، بدون هیچگونه تعصبی، برای خود یک فریضه تلقی کرده است. راهنمای ما در این برخورد، این آموزش درخشان قرآن بوده است: «أَبشِرْ عِبَادِ الذِّهِنِ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ»<sup>۲</sup>.

با پشت سر گذاشتن مرحله جنینی، و ورود سازمان در صحنه جامعه (که متأسفانه با ضربه بزرگ شهریور ۵۰ همراه بود)، سازمان ما بتدریج در معرض شناخت و داوری عموم قرار گرفت، و بروز و ظهور، آثار موجودیت و حرکت آن در جامعه شروع شد. در این میان، آنچه که باز هم بیشترین توجه را برمی‌انگیخت، خصیصهٔ مکتبی، مبارزه سازمان و ماهیت ایدئولوژیک آن بود. عاملی که بیشترین اقبال و استقبال را، نسبت به سازمان ما موجب می‌گشت.

با سازمان مجاهدین، اسلام بگونه متفاوتی مطرح گردید. در اینجا لزومی ندارد، و فرصت آنهم نیست، که ما از تلقی‌ای که پیش از مجاهدین، بخصوص در میان قشر جوان و روشنفکر جامعه، از مذهب و از اسلام وجود داشت، صحبت کنیم. و یا از وضع و موقعیتی که قرآن در این جامعه دارا بود، و یا مثلاً، از اینکه نهج البلاغه تا چه اندازه مورد توجه قرار میگرفت. یا مجاهدین، اسلام بعنوان یک ایدئولوژی انقلابی، پابمیدان گذاشت، و ورود مجدد خود را در جامعه و تاریخ آغاز و اعلام کرد. متون و فرهنگ اسلامی مورد توجه و رواج مجدد واقع شد، و قرآن اینبار

۲- برخورد علمی مذکور در این سطور را، نباید با اصطلاح علم‌زدگی امپریستی و پوزیتیویستی، که فی‌الواقع برخوردی غیرعلمی (به معنای واقعگرایانه علم) است، اشتباه گرفت. در این مورد در فصول بعد توضیح داده خواهد شد، و نیز دست‌آوردهای علمی و اجتماعی را بدانجهت با واژه راستین مقید کردیم، تا بین آنها و مطالبی که حقیقتاً علمی نبوده، ولی ادعای علمی بودن آنها میشود، تمیز قائل شویم.

۳- تفصیل این مطالب در تاریخچه سازمان خواهد آمد.

بعنوان یک «کتاب» یک مرجع مکتبی و ایدئولوژیک، و همچنین نهج البلاغه، مورد مطالعه قرار گرفت.

البته روشن است که آن بی‌اعتنائی و یا کم توجهی نسبت به مذهب و قرآن، و این عطف توجه مجدد به آن راه، باید بمثابة پدیده‌ای اجتماعی، و حتی تاریخی، تلقی و بررسی کنیم، نه اینکه آن را صرفاً، به افراد و تمایلات آنها نسبت دهیم. چرا که خود افراد و تمایلات آنها، از واقعیت‌های عینی - اجتماعی، تأثیر می‌پذیرند.

دلایلی تاریخی و اجتماعی زیادی، می‌توانند بی‌علاقگی خیلی‌ها را، نسبت به اسلام و قرآن توجیه کنند، از قبیل: عقب‌افتادگی اجتماعی و فقر فرهنگی، ستیز و مبارزه رژیم‌های ارتجاعی، با افکار و نهادهای مترقی مذهبی، و اشاعه فرهنگ منحط و فاسد از طرف این رژیم‌ها، ارائه تصاویر و برداشتهای عقب‌مانده و ارتجاعی، از طرف بااصطلاح نمایندگان و طرفداران مذهب، که نه تنها واجد هیچ گونه جاذبه‌ای نبوده، بلکه موجب دفع هرگونه توجهی نسبت به مذهب میگردد؛ و متقابلاً حضور فعال افکار و ایدئولوژی‌های مترقی و انقلابی «بااصطلاح غیرمذهبی»، که بخصوص به جهت دست‌آوردها و پشتوانه‌های عینی و بالفعل‌شان (که با تلاش و کوشش اندیشمندان و دانشمندان بسیار، در سطوح مختلف تدوین یافته)، از جاذبه فراوانی نیز برخوردارند؛ و دلایل دیگری از این قبیل. و همینطور عطف توجه و علاقه چشمگیری، که در این سالها یعنی بعد از حرکت مجاهدین، نسبت به مذهب و قرآن پیدا شده، باید بمثابة امری اجتماعی، بررسی شود؛ تا این حقیقت را به ما تفهیم کند، که تنها راه برای مطرح ساختن اسلام و قرآن در جامعه، و جلب توجه نسبت بدان‌ها، ارائه روح و سیمای انقلابی‌شان، همگام با شرکت در تغییر جامعه، و حرکت انقلابی اجتماعی است. این راهی است که سازمان ما همواره بدان معتقد بوده، و در آن پیش رفته است.

ضربه فرصت‌طلبانه و خائنانانه اپورتونیست‌های چپ‌نما، بر سازمان مجاهدین، ضایعه جبران‌ناپذیری را، در جریان مبارزات رهائی‌بخش خلق‌ما، بجای گذاشت. مهمترین انعکاس و تأثیر ناگوار این ضربه نیز، بهمین زمینه ایدئولوژی مربوط میشود. این ضربه، از طرفی به امید و اعتماد مردم نسبت به سازمان، لطمه زد؛ و از طرف دیگر زمینه مساعدی را، برای بروز و ظهور یک جریان راست ارتجاعی، فراهم نمود. و با بطور کلی، موجب شکل‌گیری و پیدایش فعال «تهدید راست»، در درون جنبش

گردید<sup>۴</sup>. تمام عناصر مبارز مسلمان، بنحوی از انحاء و درجه‌ای از درجات، در معرض چنین تهدیدی قرار گرفتند. در جوّی اعتمادی و تردید و ابهام حاصل از ضربه اپورتونیست‌ها، که رژیم و مرتجعین راست نیز بدان دامن می‌زدند، «تهدید راست» خواستار بازگشتی به عقب بود، و بر طبق آن می‌بایست، به‌سازمان مجاهدین و دستاوردها و سنت‌های آن پشت کرد، و در نهایت از درضدیت با آن درآمد، ضدیتی که از خصایص جریان راست ارتجاعی است.

بدین‌ترتیب پس از ضربه اپورتونیست‌های چپ‌نما، مرتجعین فرصت‌طلب، که در کمین بودند، فرصت را مناسب یافته، و عکس ضدیت با سازمان مجاهدین و ایدئولوژی آن را، برافراشتند و کالاهای کهنه و فرسوده خود را، بعنوان ایدئولوژی اسلام عرضه نمودند، تا شاید رجعتی به‌گنشته را سبب شوند. عناصر و جریان‌هایی هم که، از مواضع صادقانه و ترقیخواهانه برخوردار می‌کردند، بعلت عدم آشنائی کامل به سیر وقایع و علل آن در درون سازمان مجاهدین، و نداشتن یک تحلیل درست، و در فقدان سازبان (که پس از ضربه اپورتونیست‌ها به‌محاق رفته بود)، در معرض امواج واپس‌گرا، و تهدیدگرایش‌های راست قرار گرفتند. ما در موارد مکرر و متعددی، از پایان تأسفانگیز کار این عناصر و جریان‌ها آگاه شدیم.

بهر تقدیر پس از ضربه اپورتونیست‌ها، بسیاری از نیروها، باز هم بر کار ایدئولوژی تأکید کردند، و راه مطالعات و تحقیقات ایدئولوژیک را در پیش گرفتند. البته این توجه و تأکید فی‌نفسه قابل ایراد نیست. بشرط آنکه با حرکت اجتماعی انقلابی همراه بوده، و صورت یک کار صرفاً آکادمیک نظری (به‌معنی جدا از عمل و پرانیک اجتماعی) را، بخود نگیرد. چرا که چنین حرکتی، در شرایط اجتماعی ما، خود حرکتی راست روانه خواهد بود، و ما قبلاً بتأکید متذکر شدیم که کار ایدئولوژی وقتی امکان توفیق خواهد یافت، و دستاوردهای مربوط بدان، وقتی برخوردار از اصالت شده و جلب توجه خواهد نمود، که همگام با حرکت در تغییر جامعه، و حرکت انقلابی - اجتماعی باشد.

در اینجا بد نیست نکته دیگری را نیز تذکر دهیم، و آن اینکه، این کار باید از موضعی توحیدی بعمل آید، و متضمن تقوای انقلابی باشد. یکی از مهم‌ترین و

۴- در باره ضربه اپورتونیست‌ها و تحلیل آن، و بالاخص آثار و نتایج ضربه، منجمله، جریان راست ارتجاعی و تهدید راست، مراجعه شود به تاریخچه سازمان، و نیز تحلیل بیانیه اپورتونیست‌های چپ‌نما.

اساسی‌ترین مظاهر این تقوای انقلابی، در موضعگیری نسبت به افکار و ایدئولوژی‌های رقیب، خود را نشان می‌دهد. عدم توجه به این امر و موضعگیری غلط در این مورد، خود یکی از بارزترین حرکات راست‌گرایانه، و یکی از مظاهر مشخص همان «تهدید راست» است، که قبلاً از آن نام بردیم. نهایت این موضعگیری غلط بدانجا می‌رسد، که ضدیت با این ایدئولوژی و نیروهای پای‌بند بدان، جایگزین ضدیت با امپریالیسم بمثابه دشمن اصلی می‌گردد. و این نیز بطوریکه میدانیم، یکی دیگر از خصائص جریان راست ارتجاعی است. در حالیکه عناصر و نیروهای مسلمان، اگر واقعاً به پیشبرد ایدئولوژی خود علاقمند باشند، باید همواره این مطلب را در نظر بگیرند، که بر اساس تمام حقایق تاریخی و تجارب عینی، و هم رهنمودهای قرآنی، هرگونه موضعگیری نادرست در برابر ایدئولوژیهای مترقی و افکار انقلابی، نادیده گرفتن نقاط قوت آنها، و خط بطلان کشیدن بر کلیت و تمامیت‌شان، در واقع نشان ضعف و بی‌مایگی خود ما خواهد بود، و بمثابه انکار لاجوجانه واقعیات عینی، توجه اذهان روشنفکر و بیدار را از ما منحرف کرده، و موجب دفع آنها خواهد گشت. چنین موضعی، خود ما را نیز بعقب رانده، و رهسپار مواضع ارتجاعی خواهد نمود. عوض این قبیل برخوردها، ما باید در عین تأیید جنبه‌های درست و نقاط قوت این ایدئولوژیها، و احترام به آنها، و حتی استفاده از آنها، کوشش کنیم تا ایدئولوژی خود را بطور انقلابی دریافته، آنرا تدوین کرده و بدیگران عرضه کنیم؛ و مطمئن باشیم که اگر اعتقادات ما بر حق بوده، و حقانیت آن بیشتر باشد، بالاخره جای خود را باز خواهد کرد، و گوی سبقت را خواهد ربود. هرگونه برخوردی غیر از این، مبین تردید در کمال و حقانیت ایدئولوژی خودمان، و هم تردید در این حقیقت قرآنی است که، سرانجام آنچه که حق است و یا حق‌تر است، پیش افتاده و جایگزین خواهد شد؛ البته این جایگزینی، امری تاریخی است. از شکست‌ها و ناکامیهایی که در این راه پیش می‌آید، نباید تأثیر منفی پذیرفته، و از راه درست عدول کرد. این نهایت ساده‌اندیشی است، اگر تصور کنیم که یک ایدئولوژی، آنهم در عصر و دوران ما، بدون طی فرازونشیب‌ها بتواند وارد تاریخ شود.

در چهارچوب توجه و تأکید نسبت به کار ایدئولوژی، از طرف عناصر معتقد به ایدئولوژی اسلام، طبیعی است که قرآن بیشترین توجه را بخود جلب کند. چرا که قرآن بهر حال کتاب آسمانی اسلام، و اصلی‌ترین متن و مرجع این جهان‌بینی است. بسیاری به مطالعه قرآن روی می‌آورند، تا از سرچشمه فناپذیر آن سیراب شوند، و

پاسخ سؤالات و حل مشکلات خود را در آن جستجو کنند؛ اما چگونه می‌شود در این کار موفق بود؟ چگونه باید قرآن را مطالعه کرد، تا بدرک و فهم صحیح آن، یعنی چنان درک و فهمی، که با جوهر و روح آن سازگار باشد، نائل آمد؟ و از دریافت‌ها و برداشت‌های ناصحیح، و از انحراف و کج فهمی و کج روی پرهیز نمود. در واقع خیلی‌ها قرآن را خوانده و می‌خوانند، و آنرا باصطلاح تفسیر می‌کنند، و مدعی هستند که دریافت‌ها و برداشت‌هایشان، کاملاً با روح قرآن سازگار است. خیلی‌ها معتقدات خود را بنام قرآن عرضه می‌کنند، دریافت‌ها و معتقداتی که، ما می‌توانیم بین آنها اختلافات و حتی تضادهای آشکاری را ملاحظه کنیم. و تازه صرفنظر از توجیحات و تفسیرهای ناروا و انحرافی، که بعد از طرف باصطلاح ایدئولوگهای وابسته بقدرتها و نظامهای بظاهر اسلامی، و بواقع ضد اسلامی، بعمل آمده است. تفسیرهایی که در جهت توجیه موجودیت و مشروعیت این نظام‌ها، و تأمین دوام و بقای آنها صورت گرفته؛ و بدینترتیب، تصاویر عرضه شده از قرآن در طول تاریخ، از محتوای اصیل قرآن تهی شده، و از آن جز اسم و رسمی باقی نمانده است. کتابی که می‌بایست راهنمای زندگی باشد، به‌زائدهای بی‌ثمر در کنار زندگی‌های بی‌ثمرتر تبدیل شد. کتابی را که حیاتبخش و آزادیبخش بود و می‌بایست چنین باشد، در خدمت رژیم‌ها و قدرتهای جبار و بهره‌کش درآوردند، و آنرا به‌وسیله‌ای جهت سلب حیات و آزادی، و تسکین و تخدیر توده‌های مردم بدل کردند. مخدرترین ایده‌ها و باورها، بنام قرآن و تفسیر قرآن بخورد مردم داده شد. چنین فاجعه‌ای البته اختصاص بقرآن ندارد، و هر فکر و ایده‌ای ممکن است در معرض آن قرار بگیرد. مهم اینست که خود ایدئولوژی دارای چنان محتوایی باشد، که باین تعریف‌ها سرانجام تن نداده، و چهره واقعی خود را نمایان سازد؛ و به اعتقاد ما قرآن چنین است.

از کارگزاران مذکور و از تفاسیر مغرضانه آنها که بگذریم، همانطوریکه در قبل اشاره کردیم، در بین برداشتها و تفاسیر آنها هم، که از مواضعی دیگر، و منجمله از موضع صداقت و حسن نیت، بقرآن نزدیک شده‌اند، می‌توان اختلافات و تناقضاتی را مشاهده کرد. در اینجا بی‌آنکه بخواهیم علت این اختلافات را جویا شویم، و یا اینکه آنرا تحلیل کنیم، این نتیجه واضح را می‌گیریم، که برای فهم و تفسیر قرآن باید شرائطی را واجد بود، و ضوابطی را رعایت نمود. در این نوشته سعی کرده‌ایم، این شرایط و ضوابط را تا آنجا که بنظرمان میرسد، و بزبانی حتی المقدور ساده، بررسی کرده، و براساس آن رهنمودهایی در امر مطالعه و تفسیر قرآن، بدست آوریم. تا شاید با یکبار-

بستن آنها، خود را از معرض امواج گرایش‌ها انحرافی و ارتجاعی دور کرده و با فهم صحیح قرآن، از آن بعنوان چراغ تابناک و نور پرفروغی، برای قرارگرفتن در مسیر و مواضع انقلابی کمک بگیریم، و با شرکت در مبارزه‌ای مکتبی و با الهام از قرآن، به طلوع مجدد آن و ورود دوباره‌اش به تاریخ مدد رسانیم.

این وظیفه، در شرائط کنونی بنحو مبرم‌تری مطرح است. یعنی در شرائطی که انقلاب خلق ما، انقلابی که صبغه اسلامی آن و تأثیر ایدئولوژی اسلام در آن انکارناپذیر است، به پیروزیهای چشمگیری نائل آمده و این ایدئولوژی را در کانون توجه افکار و نیروهای مختلف میهنی و جهانی قرار داده است. اکنون چنانکه گفتیم، ما در یک مرحله آزمایش تاریخی واقع شده‌ایم. بیم آن میرود که بنام اسلام، اعمال و حرکاتی صورت بگیرد و نظریاتی ارائه شود که باز هم تصاویری مخدوش و غیراصیل از این ایدئولوژی ترسیم گردد، تصاویری که تطبیق و انطباقی با اسلام اصیل و واقعی نداشته، و هرگونه کارآیی انقلابی را در حرکت اجتماعی-تاریخی، فاقدند؛ و در نهایت موجب انصراف توجه هر چه بیشتر، از این ایدئولوژی خواهد شد. مگر اینکه بتوانیم حقیقت اسلام و قرآن را دریافته، و آن را راهنمای عمل خود قرار دهیم، و با تداوم بخشیدن به انقلاب، و بدست آوردن پیروزیهای بزرگتر، اصالت و حقانیت ایدئولوژی خود را نشان داده، و همه افکار و نیروهای حقیقت‌طلب و واقع‌گرا را نسبت به آن جذب کنیم؛ و این همان وظیفه سنگینی است که امروزه بر دوش عناصر مسلمان متعهد سنگینی می‌کند.

بطوریکه در پیش اشاره کردیم، سازمان ما از همان ابتدا، به مقتضای موقعیت و وظایف ایدئولوژیک خود، با قرآن (و نیز نهج البلاغه) بطور فعالی سروکار داشته است. مطالعه و تفسیر قرآن علاوه بر استفاده‌ای که از آن، جهت تدوین متون ایدئولوژیک بعمل آمده، خود جزو برنامه‌های آموزشی سازمان بوده و بطور مرتب در حوزه‌ها و کلاسهای تشکیلاتی، آموزش داده شده است. روشن است که همواره کوشش شده، تا به صحیح‌ترین صورت با آن برخورد شود، تا ما را در فهم عمیق و صحیح آن یاری کند. طبیعی است که سازمان ما از این رهگذر، و در طول سالها فعالیت خود، تجاربی اندوخته است.

نوشته حاضر، مجموعه تجارب سازمان در طول چهارده سال کار سازمانی، در زمینه نحوه مطالعه و تفسیر قرآن است. محتوای این نوشته، در درون سازمان مورد بحث قرار گرفته و آموزش داده شده است. برای قرار دادن این تجارب در اختیار عموم،



از اواسط سال ۵۷ کار تدوین آن شروع شد که در اواخر پائیز، قسمت حاضر پایان رسید، ولی بدلایلی که قبلا توضیح داده شده چاپ و انتشار آن به تعویق افتاد. قسمت‌های دیگر این نوشته نیز در دست تهیه است، که به مجرد آماده شدن در اختیار عموم قرار خواهد گرفت.

نکته مهمی که باید در اینجا یادآوری کنیم، اینست که بطور مسلم این نوشته خالی از نقص و اشکال نیست، و بهیچوجه ادعائی در مورد آن نمی‌رود. ما امیدواریم این نقائص و اشکالات در مراحل بعدی، چه توسط خود سازمان و چه توسط عناصر با صلاحیت، صدیق و متعهد، رفع و تکمیل گردد.

مجاهدین خلق ایران

www.KetabFarsi.com

## مقدمه‌ای در باره تفسیر

### معنی تفسیر، منظور از تفسیر قرآن و ضرورت آن

واژه تفسیر برای ما کلمه آشنائی است. همه ما تا کنون متون و کتبی را که دیده‌ایم، و یا حداقل نام آنها را شنیده‌ایم، که عنوان تفسیر قرآن را دارند. این کتب مشتمل بر مطالب مفصل و متنوعی است، که در پیرامون توضیح آیات و سوره‌های قرآن بیان شده‌اند. این توضیحات ممکن است از جنبه‌ها و وجوه مختلفی بعمل آمده باشند، و یا در حد خود توضیحات جامعی باشند، و نیز طبیعی است که همه این تفاسیر در یک حد از صحت و اعتبار نبوده، بلکه دارای ارزش‌ها متفاوتی هستند، که بحث در باره این مسائل مورد نظر ما نیست. اما از آنجا که در این نوشته، از تفسیر قرآن و چگونگی آن صحبت می‌کنیم، لازم است ابتدا منظورمان را از تفسیر آن روشن کنیم:

تفسیر در لغت به معنی روشن کردن، کشف کردن، شرح دادن و توضیح و بیان است.<sup>۵</sup> بنابراین منظور از تفسیر یک موضوع، این خواهد بود، که ما معنی و مضمون

۵- العنجد- مفردات راغب- قاموس قرآن- در قرآن کلمه تفسیر فقط در یک مورد در سوره فرقان آیه ۳۳، نظیر همین معانی آمده است. برخی واژه «تأویل» را نیز به معنای تفسیر، و مترادف با آن گرفته‌اند؛ در صورتیکه این دو کلمه به یک معنا نمی‌باشند و تفسیر اعم از تأویل است. درباره تأویل بعداً توضیح داده خواهد شد.

آنها کشف کرده، و درکی روشن و خالی از ابهام، از آن ارائه دهیم. در رابطه با قرآن نیز، ما چنین معنایی را از تفسیر در نظر داریم. یعنی آنچه از «تفسیر قرآن» مورد نظر ماست، عبارت است از فهم و دریافت روشن آیت قرآن و معانی و مضامین آن. عبارت دیگر منظور ما از تفسیر قرآن، اینست که سعی کنیم وقتی قرآن را مطالعه می‌کنیم، معنی و منظور آیت را به روشنی و درستی بفهمیم و آنها توضیح دهیم. چنان فهم و درکی که بتواند ما را در نهایت، برای سمت‌گیری درست و انقلابی در زندگی، و اتخاذ صحیح‌ترین شیوه‌های حل مسائل، یاری کند. البته در اینصورت، ما هیچگونه اصرار و تعصبی نخواهیم داشت، که به برداشتها و دریافت‌های خودمان از آیت قرآن، عنوان «تفسیر» بدهیم؛ و فقط برایمان این سؤال ممکن است باقی بماند، که درورای این تلقی روشن از تفسیر، چه منظور دیگری از آن ممکن است وجود داشته باشد، و مهمتر اینکه این تفسیر چه مسئله‌ای را حل می‌کند؟

با توجه به توضیحات فوق، بدیهی است که ما قرآن را قابل درک و فهم میدانیم، و اگر چنین نباشد، در آنصورت با قاطعیت میشود گفت، که قرآن دیگر با اصطلاح، بدردی نمی‌خورد. این تذکر شاید کاملاً بی‌مورد بنماید، اما با کمال تعجب نظراتی مبنی بر قابل فهم نبودن قرآن! ابراز شده است، و یا برخی استدلال کرده‌اند که قرآن باطنی دارد که هرگز قابل فهم نیست، و ظاهر آن نیز نمی‌تواند منظور آنها به ما بفهماند. البته از نظر خود قرآن مسئله کاملاً روشن است، و قرآن خود ما را به تدبیر در آن فرا میخواند، و روشن است که هدف این تدبیر چیرگی جز فهم قرآن، و راهیابی در پرتو آن نمی‌باشد. در زمان خودمان هم مشاهده کرده‌ایم که چگونه بعضی افراد، که در عوالم خاصی سیر می‌کنند، و شیوه زندگی خاصی برای خود ترتیب داده‌اند (شیوه‌ای که بزعمشان خیلی هم قرآنی است)، وقتی با تفاسیر واقعی و انقلابی قرآن روبرو می‌شوند از آن با اصطلاح رم می‌کنند، و مدعی و مبلغ این نظر میشوند که اصلاً نباید قرآن را تفسیر کرد، و صرفاً باید به قرائت آن برای برخورداری از «ثواب» اکتفا نمود. چرا که تفاسیر واقعی قرآن، شیوه زندگی بواقع غیر قرآنی آنها را نفی و تخطئه می‌کند، و رضایت نفس آنها را برهم می‌زند. اما بدیهی است که پیروان واقعی قرآن، برآنند که زندگی خود را بر اساس قرآن استوار سازند، و در این مسیر است که در پی فهم و درک واقعی قرآن برمیآیند.

---

۶- مثلاً در کتاب «قانون تفسیر» (۱۳۵۴) حاج سیدعلی کمالی دزفولی (فصلی به استدلال در مورد مفهوم بودن قرآن اختصاص داده شده، و ضمن آن دلایل منکرین مفهوم بودن قرآن رد شده است.

اما در اینجا ممکن است گفته شود، که اصلاً چه نیازی به تفسیر قرآن وجود دارد؟ مگر قرآن خود، منظور خویش را به روشنی بیان نکرده است تا احتیاجی به روشن کردن آن از طرف دیگران وجود داشته باشد، که باعث شود در این مسیر اختلافاتی نیز بوجود آید؟ و آیا در اینصورت این نقطه ضعفی برای قرآن نیست؟ آیا در مورد سایر کتب و متون نیز چنین نیاز و ضرورتی وجود دارد؟ وقتی در فصول و صفحات بعد، از قرآن و خصوصیات آن صحبت کرده و با آن آشنا شویم، جواب این سؤالات برایمان روشن خواهد شد و به ضرورت تفسیر قرآن، پی خواهیم برد. بی آنکه چنان خصوصیات و ضرورت ناشی از آنرا، نقطه ضعفی برای آن تلقی کنیم. اما مطلب دیگری که باید در اینجا تذکر دهیم اینست که تفسیر، امری و ضرورتی خاص قرآن نیست، و در موارد بسیار دیگری نیز بدان احتیاج داریم؛ و بنابراین، امکان تفسیر و برداشت‌های مختلف هم مختص به قرآن نمی‌باشد. مثلاً مادر زمان خودمان شاهدیم، که چگونه از یک مکتبی که اندکی بیش از یک قرن از پیدایش آن نمی‌گذرد، تفاسیر و برداشت‌های متفاوتی بعمل می‌آید، صرفنظر از اینکه این برداشت‌ها تا چه حد با اصل موضوع سازگار و یا از آن منحرف باشد.<sup>۷</sup>

دلایلی که کلاً و صرفنظر از مورد خاص قرآن، «تفسیر» را ضروری می‌کند، متعدد و متفاوتند، که در اینجا نیاز و مجالی برای توضیح و بررسی آنها وجود ندارد. ولی می‌توانیم باختصار به چند مورد اشاره کنیم، از قبیل: اجمال و اختصار، کلیت و جامعیت، فواصل و تفاوت‌های زمانی و مکانی و غیره. مثلاً فرض کنیم متنی بدلائلی به اجمال و اختصار تهیه شده باشد، منجمله خطوط کلی و محوری یک سیستم فکری، در

---

۷- لنین در مورد تحریف مارکسیسم در آغاز کتاب معروف خود «دولت و انقلاب» چنین می‌نویسد: «در مورد آموزش مارکس اکنون همان رخ میدهد که در تاریخ بارها در مورد آموزش‌های متفکرین انقلابی و پیشوایان طبقات ستمکش به هنگام مبارزه آنان در راه آزادی رخ داده است. طبقات ستمگر، انقلابیون بزرگ را در زمان حیاتشان همواره معرض پیگرد قرار میدادند، و آموزش آنها را با خشی بس سبانه، کینه‌ای بس دیوانه‌وار و سیلی از اکاذیب و افتراوات کاملاً گستاخانه، استقبال می‌نمودند؛ پس از مرگ آنها کوشش‌هایی بعمل می‌آید تا بت‌های بی‌زیانی از آنان بسازند؛ و آنها را با اصطلاح تقدیس کنند. شهرت معینی برای نام آنها، به منظور تسلی طبقات ستمکش و تحفیق آنان قائل شوند، و در عین حال این آموزش انقلابی را از مضمون تهی سازند، و زندگی انقلابی آن را زائل نمایند و خود آن را مبتذل سازند...»

کار تحریف مارکسیسم در برداشت‌های انحرافی از آن حتی در زمان خود مارکس، بدانجا رسید که وی گفت: «من مارکس هستم نه مارکسیست».

کتابچه‌ای تدوین شود. روشن است که بهمین دلیل این متن باید مورد تفسیر قرار بگیرد، و ممکن است که ضمن چند کتاب توضیح داده شود. چنین متنی اگر دارای کلیت و جامعیتی نیز باشد، یعنی فراگیر مباحث و موضوعات متنوع نیز باشد، این خود ضرورت توضیح و تفسیر آن را بیشتر خواهد کرد. یا فرض کنیم که کتابی، در شرایط اجتماعی-اقتصادی و فرهنگی خاصی نوشته شده باشد<sup>۸</sup>، لذا چنین متنی وقتی در شرایط دیگری مورد مطالعه قرار گیرد، احتیاج به تفسیر و توضیح دارد، تا بدرستی فهمیده شود. مثلاً متون قدیمی و باستانی، عموماً احتیاج به تفسیر دارند. همچنین تفاوت‌های فرهنگی اقوام و ملل، نیز ممکن است تفسیر را ضروری سازند. در زمان خودمان مشاهده کرده‌ایم، که چگونه برخی حافظ و یا مثنوی را تفسیر می‌کنند، و یا کسانی وجود دارند که تخصصشان در تفسیر هگل است. بدین ترتیب می‌بینیم، کوششی که برای کشف و درک و توضیح معانی و مضامین صحیح و واقعی، نظرات و اسناد و متون بعمل می‌آید، در موارد زیادی مورد نیاز است.

درباره قرآن، روشن است که تفسیر آن اهمیت ویژه‌ای دارد، چرا که قرآن بعنوان یک کتاب مکتبی از موقعیت ویژه‌ای برخوردار است، و در طول تاریخ، توده‌های میلیونی مردم که بدان باور دارند، راه زندگی خود را در آن می‌جویند، و بر آنند که نظام اجتماعی خود را، بر اساس رهنمودهای آن، بنا کنند. بنابراین فهم و توضیح صحیح آن، از اهمیتی حیاتی برخوردار میشود. و بهمان اندازه که این فهم صحیح می‌تواند راهنما و راهگشا باشد، برداشتهای غلط، کج فهمی‌ها و تحریف‌ها چه بعد یا به خطا می‌تواند منشاء مصیبت‌های زبانباری گردد؛ و اینک که ما در مقطع پر تحرک و بسیار مهمی از حیات و حرکت اجتماعی‌مان، و با صداقت و اعتقاد، ضرورت بازبینی قرآن و مطالعه مستمر آن را، از روی تعهد و احساس مسئولیت اجتماعی و ایدئولوژیک درک کرده‌ایم، برآنیم و بایست، که براه صحیح برای فهم و تفسیر واقعگرایانه قرآن، وقوف پیدا کنیم. تا شاید بتوانیم، به درک خالص آن، به درک مضامین تابناک آن (چنانکه در واقع هست و بدور از زنگارها و تعریفات اعصار و قرون) نائل گشته، و آنرا راهنمای حرکت و زندگی خود قرار دهیم.

---

۸- دلایلی که در اینجا ذکر میشود جنبه کلی دارد، و در اینجا نباید دچار این اشتباه شویم که قرآن گویا همانند دستاوردهای بشری، زائیده شرایط اجتماعی خاصی است. البته نزول قرآن در شرایط اجتماعی-تاریخی خاصی صورت گرفته، و بنحوی مشروط بدان، نیز می‌باشد. در این مورد در فصول بعدی توضیح خواهیم داد.

در خاتمه این بحث نکته دیگری را باید اشاره کنیم، و آن اینکه تفسیر قرآن از نظر اهل فن، بمثابة یک دانش خاص، که طبعاً فنون و رموز ویژه خود را نیز دارد، تلقی میشود بطوریکه مبادرت بان در صلاحیت هر کسی نبوده و فقط از عهده افراد خاصی برمی آید. البته قابل انکار نیست که برای مبادرت بهر کاری، باید از صلاحیت لازم برخوردار بود؛ بخصوص اگر اینکار تفسیر قرآن باشد، که باید از روی احساس مسئولیت و با رعایت حدود صلاحیت، صورت بگیرد. اما بهر حال قرآن کتابی است که به همگان تعلق دارد، و هر کسی به فراخور حال و در حدود توانائی و صلاحیت خود می تواند از آن بهره مند شود، و ما نمی خواهیم فهم و تفسیر قرآن را امر چنان پیچیده و رموزی تلقی کنیم، که فقط از عهده افراد معدودی برآید و دیگران را در آن راهی نباشد البته باز تأکید می کنیم که این نظر نباید موجب آن شود، که مسئله صلاحیت مورد بی اعتنائی قرار بگیرد، و هر کسی بخود اجازه دهد که مطالبی را مربوط و نامربوط، به اصطلاح بهم بافته و آنها را تفسیر آیات قرآن قلمداد کند. این تلقی از تفسیر قرآن «آنها امری انحصاری و در عهده نوادر افراد ندانستن»، باید موجب آن گردد که ما در صدد کسب صلاحیت برای مطالعه قرآن و فهم آن برآئیم، و صلاحیت خود را پیوسته ارتقا دهیم.

با توضیحات فوق، امیدواریم که این نوشته برای هیچکس، بخصوص اهل فن و صاحبان نظر، اسباب سوء تعبیر و سوء تفاهم نشود، و آن را دخول و ورود در حوزه ممنوع تلقی نکنند، بخصوص که این نوشته برای قشر جوان و روشنفکر جامعه تهیه شده، که ما فکر کردیم به چنین چیزی نیاز دارند، و ما نیز تا حدودی به مسائل و مشکلات آنها و به زبان شان آشنا هستیم. همین توضیح، در عین حال ناظر به برخی مثالها که در این نوشته آورده ایم می باشد، و امیدواریم دلیل قانع کننده ای برای آنها باشد. از طرف دیگر، در عین توجهی که به حساسیت و اهمیت این بحث داریم، می توانیم بگوئیم که نوشته حاضر از یک پشتوانه نسبتاً غنی، یعنی کار سازمانی و جمعی تقریباً چهارده ساله برخوردار است. و از دیدگاهی، قرآن و تفسیر قرآن را مورد ارزیابی قرار داده، که خود به اتکاء آن توانسته است عملاً مسائل عدیده ای را پاسخ گوید.

در راه صحیحی برای فهم و تفسیر قرآن، در قدم اول باید با خود قرآن در کلیت آن، و با کارکردها و خصوصیاتش آشنا شویم، که در فصل بعد به بررسی این مسائل خواهیم پرداخت.

## قسمت دوم

# قرآن - کارکرد و خصوصیات آن

### ۱- قرآن چیست و کارکرد آن کدام است؟

در مطالعه و تفسیر قرآن با برخی مشکلات و دشواریها روبرو میشویم. این مشکلات که به عوامل و زمینه‌های گوناگونی، از مشکل ابتدائی زبان گرفته، تا پیچیدگیهای حرکت ذهنی انسان و روند معرفت، معطوف می‌باشد، ما را از فهم صحیح قرآن باز میدارند، و در این راه باید بر آنها غلبه کنیم. البته مواجه شدن با چنین مشکلاتی اختصاص به مطالعه قرآن ندارد، و در موارد دیگر نیز نظیر چنین مشکلات و سوانمی وجود دارند. روشن است که غلبه بر این مشکلات در درجه اول، مستلزم شناخت آنهاست.

در مسیر مطالعه و فهم قرآن در قدم اول باید یک مسأله را برای خودمان روشن کنیم، و آن اینکه ما بطور کلی چه تلقی‌ای از قرآن داریم؟ قرآن چه کارکردی دارد؟ و اساساً چه نیازی را برمیآورد؟، و ما چه توقعی باید از آن داشته باشیم؟ بدون روشن شدن این مسأله اساسی، ممکن است از همان اول در یک بیراهه قدم بگذاریم، و در یک چهارچوب غیرمنطقی قرار گرفته، و توقعات نامعقول و نامربوطی از قرآن داشته باشیم. مثلاً آیا قرآن، انسان را از حرکت علمی کفایت می‌کند؟ آیا درست است که در قرآن به دنبال فرمولهای ریاضی بگردیم؟، یا قوانین مشخص فیزیک و شیمی و یا قوانین مربوط به سایر علوم طبیعی را در آن جستجو کنیم؟ و یا تشریحات سیماتیک اقتصادی را از آن طلب نمائیم؟ و بالاخره توقعاتی از این قبیل. و اگر چنانچه این توقعات از قرآن درست نیست، و قرآن به چنین سئوالاتی

پاسخ نمیدهد، پس موضوع و محتوای آن چیست؟ به چه مسائلی می‌پردازد؟ و چه نیازهایی را برطرف میکند؟

بطوریکه میدانیم، قرآن مجموعه‌ی مطالبی است، که از مبدا آفرینش و هستی بر پیامبر اسلام وحی شده، و به اعتقاد و ادعای خود ما آخرین کتاب آسمانی، و آخرین نمودار و داده‌ی وحی است. بنابراین بررسی کارکرد قرآن، باید در ضمن بررسی مسأله وحی و ضرورت و نقش و کارکرد آن بعمل آید. مادر اینجا مجال برای بررسی مسأله مسأله وحی نداریم، و این مسأله بطور مفصل در باغث و متون ایدئولوژیک مورد بحث قرار خواهد گرفت؛ اما لازم است و می‌توانیم اشاره‌ی مختصری بدان بکنیم.

میدانیم که براساس جهان‌بینی توحیدی (که مسئله وحی تنها در چهارچوب این جهان‌بینی قابل قبول و بررسی است.)، و بنا به اعتقاد این جهان‌بینی مبنی بر حرکت تکاملی هدفدار و هدایت‌شده جهان و کلیه پدیده‌های آن، وحی بمعنای اخص<sup>۹</sup> آن، که در اینجا مورد نظر ماست، نوع ویژه «هدایت» است، که بر نوع انسان تعلق می‌گیرد. بدین ترتیب که از میان مردم، انسانهای برگزیده و شایسته‌ای، بطرقی که برای ما ناشناخته و شاید هم ناشناختنی است، پیامهای آفرینش را دریافت، و مسئولیت ابلاغ آنها را به‌سایرین، و رسالت اجرای رهنمودهای مربوطه را عهده‌دار می‌شوند؛ پیامها و رهنمودهایی که ناظر بر راهبری جامعه در مسیر تعالی و کمال، و گشودن راه انسانها برای نیل بغایات تکاملی خویش میباشد.

در بینش قرآنی، «هدایتی» که در فوق بدان اشاره کردیم جنبه‌ای عام دارد، و کلیه کائنات و مخلوقات را، چه در کل و چه در جزء شامل می‌شود. این حقیقت در بسیاری از آیات قرآنی مندرج است؛ از جمله در سوره‌ی اعلی چنین می‌خوانیم:

سَبِّحْ اسْمَ رَبِّكَ الْأَعْلَى. الَّذِي خَلَقَ فَسْوَى. وَالَّذِي قَدَّرَ فَهَدَى

و یا در آیه ۵۲، سوره طه:

رَبُّنَا الَّذِي أَعْطَى كُلَّ شَيْءٍ حَلْقَهُ ثُمَّ هَدَى.

اما این «هدایت»، برای کلیه موجودات و مخلوقات یکسان نبوده، و متناسب

---

۹- از آنجهت «به معنای اخص» ذکر کردیم، که وحی واجد معنای عام نیز می‌باشد، که عبارت است از القاء قوانین، خصائص، غرایز و دریافتها به پدیده‌های گوناگون و در مراتب مختلف تکامل، البته از این القاء نباید تصویری مکانیکی داشته باشیم. مراجعه کنید به آیه‌ی قرآن از قبیل ۶۷- نحل: و اوحی ربک...  
آیه ۱۲- فصلت: و اوحی فی کل سماء و... و آیات دیگر.



با مراتب تکاملی آنها کیفیتهای متفاوتی بخود می‌گیرد. عالیترین نوع هدایت که بر عالیترین نوع موجودات در روند طولانی تکامل طبیعی، یعنی نوع انسان نظارت و تعلق دارد، همان هدایت از طریق وحی است، که در عین حال نشان دهنده والاترین استعداد و شایستگی در انسان میباشد؛ یعنی استعداد و شایستگی طی آگاهانه و آزادانه مسیر تکامل.

یکی از تعاریف تکامل چنانکه میدانیم «پیشرفت مداوم از قلمرو ضرورت به قلمرو آزادی» است. این پیشرفت را، ما میتوانیم در مسیر تکامل طبیعی موجودات، مشاهده کنیم؛ بطوریکه مثلا جانوران نسبت به نباتات، از درجات آزادی بیشتری برخوردارند. لکن روند این پیشرفت، با تکوین انسان، تغییری کیفی بخود می‌پسند و انسان با یک گسست چشمگیر و کیفی از طبیعت و از راهبری مطلق غرایز، و با برخوردار شدن از خصوصیات ویژه هوشمندی و اختیار، امانتدار و عهده‌دار ادامه و اتصال راه تکامل میگردد<sup>۱</sup>، تا به مراتب و مدارج باز هم عالیتری از «آزادی» نائل شود<sup>۱</sup>.

پیشرفت تکاملی انسان، که از یکطرف از اسارت طبیعت رها شده، و از طرف دیگر باید زندگی خود را تأمین نموده و بدان ادامه دهد، در پرتو «آگاهیهای» وی که ملازم با برخورداریش از «آزادی» نیز میباشد، صورت میگیرد. اما آگاهیهای انسان، در ابتدا بسیار ناچیز و فی الواقع هیچ بوده، و از طرفی رشد آن نیز پیوسته و تدریجی است، و کلا معارف اکتسابی انسان همواره از محدودیت و نسبت برخوردار میباشد. محدودیت و نسبیتی که موجب عدم کفایت این آگاهیها، جهت انتخاب راهی برای زندگی میگردد؛ راهی که قاطعانه متضمن تکامل آدمی و قرین اطمینان و موجب آرامش شود. اینجاست که در نظام هدفدار هستی و مسیر هدایت شده کائنات، دستگیری از انسان (البته بشکل ویژه خودش)، ضروری میگردد. در این بینش یعنی بینش توحیدی، انسان به یکباره و سرخود، در عوالم ابهام و ظلمات رها نمیگردد، بلکه چنانکه گفتیم از طریق وحی، هدایتی بدو عرضه میگردد تا با تکمیل آگاهی وی، او را در حرکت و انتخاب آزادانه‌اش در زندگی راهنما و یاور باشد<sup>۱۲</sup>.

۱۰- تفصیل مطالب مربوط به انسان، در بحث انسان از مباحث ایدئولوژی.

۱۱- آیات ۲۶- بقره، ۱۹ تا ۲۵ رعد و ۷۱ احزاب را ببینید.

۱۲- بعنوان نمونه آیات ۲۹ تا ۳۹ سوره بقره را ببینید. ضمناً بطوریکه ملاحظه میشود، مطالب مذکور در متن درباره انسان، بسیار کلی و مختصر است، این کلیت و اختصار نباید موجب برداشتهای ایده‌آلیستی (غیرواقع‌گرایانه) از مطالب مذکور شود.

تفصیل مطالب در مباحث و متون ایدئولوژیک سازمان.

خصیصه داده‌های وحی و تصویری از جهان که از این طریق برای انسان ترسیم می‌شود، اطلاق و ایقان موجود در آن است. با اتکاء به این مطلقیت است، که در دین از انسان «مسئولیت» خواسته می‌شود؛ و این تفاوت بین دین و فلسفه است. توضیح اینکه در مجموعه معارف بشری، با خصائصی که در فوق برای آن ذکر کردیم، شناختهای علمی، یعنی کلا علوم به معنای دقیق کلمه، ناظر به بحثها و حوزه‌های مجزا و جداگانه‌ای از جهان هستی، می‌باشد.

بقول اقبال لاهوری (که امید است تمثیل وی اهانتی بساحت علم تلقی نشود) «در واقع علوم طبیعی گوناگون، به کرکسهای میمانند که بر لاشه طبیعت فرود آمده، و هر کدام پاره‌ای از آنرا با نوک و چنگال می‌کنند و با خود می‌برند. طبیعت آنجا که موضوع بحث علم واقع می‌شود، حالت مصنوعی و ساختگی پیدا میکند. و این ساختگی بودن، نتیجه آن فرآیند انتخابی است، که علم برای دست‌یافتن به دقت و صحت، طبیعت را در معرض آن قرار می‌دهد...»<sup>۱۳</sup> اما در میان معارف بشری، آنچه که سعی بر ارائه تصویری کامل و کلی از جهان دارد، فلسفه است؛ و آن نیز به جهت محدودیت ذهن انسان، شدیداً در معرض ذهنیت، در نتیجه ابهام و تردید است. مطالعاتی در مسیر آراء و افکار سیستمهای فلسفی، این حقیقت را بروشنی اثبات میکند.<sup>۱۴</sup> همین نسبت فلسفه و اندیشه‌های فلسفی است، که آنرا فاقد توانائی و صلاحیت، جهت مسئولیت طلبیدن از انسان میکند. اما دین، که آن نیز جهان را در کلیت و جامعیت آن مینگرد، مدعی صحت مطلق و خدشه ناپذیر تصاویر و داده‌های خود بوده، و لذا در نهایت ایقان از انسان مسئولیت می‌طلبد، و اساساً کارکرد دین یا کارکرد وحی همین است.

بدین ترتیب انسان، با برخورداری از این هدایت، امکان می‌یابد تا از میان ظلمات حیرت و ابهام، راه خود را بسوی نور و یقین و اطمینان، بگشاید. این دستگیری آفرینش از انسان، همواره صورت می‌گیرد و پای پشرفت انسان کاملتر می‌گردد، تا تکمیل نهائی آن، در قرآن و ایدئولوژی اسلامی، تحقق پذیرد. این «تکمیل شدن دین»، همان رمز و دلیل خاتمیت است. و بنابر این، قرآن آخرین کتاب آسمانی و آخرین چراغ هدایت است، که فراراه انسان روشن گشته<sup>۱۵</sup>.

۱۳- احیای فکر دینی در اسلام ص ۵۱

۱۴- مراجعه کنید به قسمت وحی کتاب «راه طی شده»، فرق بین فلاسفه و انبیاء.

۱۵- آیه ۳، سوره مائده: الیوم اکملت لکم...

اینکه آیا این دستگیری از انسان تا چه حد ضرورت دارد، و آیا انسان بدون چنین اعانتی، خود قادر به درک و طی مسیر کمال، نمی‌باشد؟ مسأله‌ای است که در سطور قبل، ضمن صحبت از وحی، باختصار و اشاره بدان جواب دادیم. اما بررسی و پاسخ مفصل آن، در عهده بحث کامل مسأله وحی است، و ما فعلاً بر اساس پذیرش این ضرورت، در چهارچوب جهان‌بینی توحیدی، به این بحث ادامه می‌دهیم.

بنابر توضیحات فوق (فلسفه وحی و کارکرد آن)، اساسی‌ترین کارکرد قرآن نیز «هدایت» است. یعنی متوجه کردن و قراردادن انسان، در سمت و مسیری که به مقاصد و غایات تکاملی منتهی می‌شود، و منصرف نمودن انسان، از پیمودن راههایی که او را در بیراهه‌های ضد تکامل، به بن‌بست میکشاند. باز کردن چشم‌انداز و گشودن راهی بروی انسان، جهت خروج و سیر از «ظلمات» بسوی «نور».

در خود قرآن، کارکرد مذکور، در موارد متعدد یادآوری شده است. مثلاً در آغاز سوره بقره میخوانیم:

ذٰلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيْهِ هُدًى لِّلْمُتَّقِيْنَ.

این کتاب که جای هیچ شک و تردید در آن نیست، «هدایتی» است بر تقوا پیشگان.

و یا در آیه ۸ سوره اسراء:

اِنَّ هٰذَا الْقُرْآنَ يَهْدِيْ لِلّٰتِيْ هِيَ اَقْوَمُ.

براستی که این قرآن بآنچه که پایدارتر است رهنمون می‌شود.

و همچنین قرآن، خود را در موارد و آیات مختلف علاوه بر «قرآن» و «کتاب»، با اسامی و اوصاف دیگری نیز معرفی کرده است، که بنحوی رساننده همان کارکرد فوق‌الذکر هستند، از قبیل: «فرقان»<sup>۱۶</sup>، «ذکر»<sup>۱۷</sup>، «بشارت و رحمت»<sup>۱۸</sup>، «نور و برهان»<sup>۱۹</sup>، و غیره. در نهج البلاغه نیز در معرفی قرآن، کلمات فوق و واژه‌های مشابه دیگری بکار رفته است. از قبیل: ناصح و هادی و محدث<sup>۲۰</sup>، نور و سراج و منهاج<sup>۲۱</sup>،

۱۶- آیه ۳، آل عمران.

۱۷- آیه ۹، سوره حجر.

۱۸- آیه ۸۹، سوره نحل.

۱۹- آیه ۱۷۴، سوره نساء.

۲۰- شماره ۱۷۵، فیض الاسلام.

۲۱- شماره ۱۸۹، فیض الاسلام.

العجل المتین (رشته و ریمان محکم)، العصمتة للمتمسک (نگهدارنده کسی که بدان چنگ زند)، الشفاء النافع و النجاة للمتعلق<sup>۲۲</sup>.....

اما اینک بینیم که این «هدایت» چگونه برآورده می‌شود؟ بدین ترتیب که قرآن تصویری از جهان برای ما ترسیم کرده، و در چهارچوب آن، نظامی از ارزشها برای ما عرضه میکند، که تحقق آنها و عمل و حرکت براساس آنها و بسمت آنها، باید محتوی و مضمون زندگی انسان قرار بگیرد. عبارت دیگر، قرآن براساس «تبيين جهان» راه و رسی برای زندگی انسان برقرار می‌کند؛ و لذا در عین ارائه یک «جهان بینی»، کارکردی ایدئولوژیک دارد و «راهنمای عمل» است. باز به عبارت دیگر، قرآن در حد تبیین و تفسیر جهان متوقف نمی‌شود، بلکه این تبیین و تفسیر را، در خدمت تغییر جهان قرار می‌دهد، و انسان را بدین «تغییر» امر و دعوت می‌کند، و در این مسیر از او «مسئولیت» می‌طلبد؛ و چنانکه پیش از این گفتیم، این امر خصوصیت ویژه ادیان توحیدی است<sup>۲۳</sup>.

از مطالب فوق روشن می‌شود که قرآن اساساً به مسائلی می‌پردازد و به سئوالاتی پاسخ می‌دهد، که در تقسیم‌بندی معارف بشری در قلمرو فلسفه واقع میشوند. در اینجا تأکید ما روی کلمه «اساس» از آنجهت است که، چنانچه در سطور بعد خواهیم دید، قرآن فراگیر موضوعات بسیار متنوعی است، و در آن از حقایق بیشماری سخن رفته است؛ از جمله، مطالب و حقایقی که در قلمرو «علوم» اعم از علوم طبیعی و اجتماعی واقع شده و بررسی میشوند. اما بیان این قبیل حقایق، به نسبت تبیینات فلسفی قرآن، که صریح و اساسی هستند، جنبه ضمنی و فرعی داشته و خود فی نفسه هدف قرآن نمی‌باشند؛ بلکه قرآن آنها را در جهت همان تبیینات فلسفی و اثبات صحت و صداقت آنها مورد استناد و اشاره قرار می‌دهد، و نظام ارزشی خود را که باید بر زندگی و حرکت اجتماعی انسان، حاکم باشد، از این تبیینات استنتاج و بر آن پایه، بنا میکند. در اینجا بهتر است موضوعات و محتوای قرآن را اندکی مشروحتر مورد بررسی قرار بدهیم.

۲۲- شماره ۵۵، ص ۴۸۷ فیض الاسلام.

۲۳- تنها برای اولین بار در نیمه قرن نوزدهم بود که، یک فیلسوف انقلابی اظهار کرد، تا کنون فلاسفه تنها به تفسیر جهان پرداخته‌اند، اما تفسیر جهان کافی نیست، بلکه باید آنرا «تغییر» داد، صرفنظر از اینکه چنین حکمی تا چه اندازه با مبانی فلسفی جهان‌شناختی فیلسوف نامدار مذکور سازگار باشد.

## ۲- موضوعات متنوع قرآن

در قسمت قبل، در بیان کارکرد قرآن، گفتیم که این کتاب براساس ارائه تصویری از جهان، و بر مبنای تبیین جهان، راه‌ورسی برای زندگی انسان معین می‌کند. این جهان بینی و ایدئولوژی (راه و رسم زندگی) از جمله مسائلی است که انسان، از وقتی که به یک خودآگاهی نائل شده، تا کنون، بر سر آن وحدت نظر نداشته، و تا وقتی هم که وحدت اجتماعی تحقق نپذیرفته، این اختلاف همچنان وجود خواهد داشت. لذا چنانکه قبلاً گفتیم اینها مسائلی هستند، که جنبه فلسفی دارند، چرا که موضوعات متعلق به قلمرو علوم، اساساً بطور تجربی، قابل اثبات بوده و تقریباً مورد اختلاف نمی‌باشند. از طرف دیگر هر نظام ارزشی و سیستم ایدئولوژیک، خواهی نخواهی مشتمل بر یک جهان بینی است، عبارت دیگر در چهارچوب یک فلسفه جهان‌شناختی قرار دارد. قرآن نیز دقیقاً همینطور است، یعنی رهنمودهای عملی و ارزشهای ایدئولوژیک خود را، از متن جهان بینی توحیدی خود، استنتاج می‌کند؛ با این تفاوت که مضافاً بر اطلاق و ایقان موجود در داده‌های آن، اگر احياناً در مکاتب پیشرفته بشری، تناقض و ناسازگاری، بین مبانی فلسفی جهان‌شناختی و رهنمودهای عملی وجود داشته باشد، قرآن از چنین دوگانگی و تناقضی مبرا است، و تمام تشریحات و دیدگاهها و تبیینات آن، در نهایت بطور منسجم و منطقی یک اصل اساسی بر می‌گردد که همان اصل توحید است. یعنی پاسخی که قرآن به مسأله وجود می‌دهد، یعنی لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ.

اما آیا تمام محتوای قرآن و مضامین آیات آن، همین تبیینات فلسفی است، و تمام اظهارات آن از جمله مسائلی است که در بین مردم، مورد اختلاف می‌باشد؟ روشن است که چنین نیست. در قرآن از حقایق و واقعیت‌های زیادی، و حتی از ملموس‌ترین واقعیت‌ها سخن رفته، که نمی‌تواند مورد کوچکترین انکار و مخالفتی قرار بگیرد. چیزی که مورد اختلاف است، آن استنتاجات و تبیینات فلسفی است، که قرآن از همان حقایق غیرقابل انکار، بعمل می‌آورد. کثرت و تنوع مطالب یاد شده در قرآن بعدی زیاد است که می‌توان گفت، در آن به تمام پدیده‌های جهان، اشاره شده است. این تذکر البته نباید موجب سوء تعبیر شود. چنانکه بعضی‌ها، با فهم و تفسیر نادرست برخی آیات قرآن، از قبیل: آیه ۸۹ سوره نحل و عبارت نَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ تِبْيَانًا لِّكُلِّ شَيْءٍ، تصور می‌کنند که هر چیزی در قرآن عیناً ذکر شده، و در نتیجه قرآن،

ما را از هر مطالعه و تحقیق و دانش دیگری بی‌نیاز می‌کند. این، البته تصور نادرستی است، و ما قبلاً از کارکرد اساسی قرآن صحبت کرده‌ایم، که براساس آن هیچ‌یک از شعبه‌های علوم و فنون، موضوع خاص و تخصصی قرآن نیست، ولیکن می‌توان، بطوریکه، از آیه مذکور نیز فهمیده می‌شود، تبیین فلسفی هر چیزی را، در قرآن جستجو نمود. بدین معنی که می‌توان در پرتو تبیینات فلسفی کلی قرآن، تبیین فلسفی هر چیزی را بدست آورد و جایگاه و نقش و غایت آن را، در پهنه جهان تعیین نمود، و موضعی توحیدی در قبال آن اتخاذ کرد. مثلاً در قرآن گفته شده، که تمام امکانات و نیروهای طبیعت، به تسخیر و به فرمان انسان درآمده است. بیان عملی این جریان چنین است که انسان در جریان پیشرفت اجتماعی خود، پیوسته این امکانات و نیروها را، مسخر می‌سازد و آنها را در جهت رفع نیازمندیهای خود، بکار می‌گیرد. در این طریق، انسان بطور روزافزون، ابزار و اشیاء بیشتر و پیچیده‌تری اختراع می‌کند، که بر طبق تبیینات قرآنی، هر یک از این دست‌آوردها، می‌تواند و باید، مورد استفاده صحیح قرار گرفته و نقشی را در تکامل انسان، ایفا کند (۲۴). و همچنین می‌توان در پرتو تبیینات قرآن، تمام مشکلات و مسائل را حل نمود، که در این باره، بعداً، صحبت خواهیم کرد.

کثرت و تنوع موضوعات و مطالب قرآن، و نحوه بیان مربوط به آن، نیز خاص خود آن است، و در دستاوردهای تئوریک انسان، نظیر آن را نمی‌توان یافت. اما اکنون ببینیم، آیا میشود این مطالب و موضوعات متنوع را، طبقه‌بندی نمود؟ بدیهی است که چنین کاری ممکن است، و حتی در جهت فهم صحیح قرآن ضروری نیز می‌باشد، چنانکه در مطالعه و شناخت پدیده‌های جهان عینی، چنین طبقه‌بندی را بوجود می‌آوریم. البته خود قرآن، فاقد چنین طبقه‌بندی است و ما بعداً از سیاق بیان قرآن، صحبت خواهیم کرد.

مطالب و موضوعات متنوع بیان شده در قرآن را، که مضمون سوره‌ها و آیات قرآن است، می‌توانیم به ترتیب زیر طبقه‌بندی کنیم:

### الف- مسائل و حقایق عام فلسفی

برخی آیات قرآن، توضیح و بیان عمومی‌ترین حقایق جهان هستی است، و ضمن آن به مسائلی پرداخته می‌شود که موضوع فلسفه و تبیینات فلسفی است؛ ضمن این آیات، قرآن دیدگاهها و اصول جهان‌شناختی توحیدی خود را بیان می‌کند، مثلاً

۲۴- معنای شکر در قرآن.

آیاتی که ما را به مبدأ هستی و آفرینش، نظم و نظام یگانه و هدفدار کائنات و غایت جهان، رهنمون می‌شوند.

### ب- حقایق علمی-طبیعی

حقایق علمی-طبیعی، موضوع پاره‌ای دیگر از آیات قرآن است که ضمن آن به جریان تکوین کائنات، پدیده‌ها، رخدادهای طبیعی و تحول و تکامل طبیعت، اشاره شده است. از قبیل آیاتی در باره: پیدایش و خلقت زمین و آسمان و ستارگان و روند تحول و تکامل آنها، گردش فصول و ایام، شب و روز، باد و باران، کوهها و دریاها، پیدایش حیات و پدیده‌های حیاتی و بسیاری مطالب متنوع دیگر از این نوع. این مطالب را از آن جهت حقایق علمی نام نهادیم که بررسی و شناخت آنها در میان معارف بشری، موضوع شعبه‌های مختلف علوم است؛ و چنانکه قبلاً یادآور شده‌ایم هدف قرآن از بیان این مطالب، خود آنها نبوده و موضوعات شعبه‌های علوم، موضوع تخصصی قرآن نمی‌باشد، و بیان این حقایق در قرآن جنبه ضمنی دارد؛ در حالیکه حقایق و تبیینات فلسفی جنبه صریح و اساسی داشته، و بعنوان مصادیق حقایق عام و بصورت «آیات» و نشانه‌هایی، ما را با روشنی و تفکری منطقی، به صحت و صداقت همان، حقایق جهان شمول فلسفی، رهنمون شده، و بدان مؤمن می‌گردانند. البته روشن است که دانشمندان و صاحب نظران می‌توانند از این موارد مشخص ذکر شده در قرآن، ایده‌ها و دیدگاه‌های کلی علمی، در زمینه‌های مختلف استنتاج کرده، و آنرا راهنمای کوشش‌های علمی خود در بررسی پدیده‌ها و کشف حقایق قرار دهند؛ و می‌دانیم که این ایده‌ها و دیدگاه‌ها، در علوم تا چه اندازه واجد اهمیت و ارزشند.

### ج- حقایق و مسائل اجتماعی

در پیش گفته‌ایم که قرآن راهنمای عمل است، و لذا بخش اعظم قرآن، متضمن طرح و بیان مسائلی است که به حرکت اجتماعی معطوف و مربوط می‌باشند. در این آیات چگونگی تحول و حرکت جوامع بشری، چگونگی حرکت و موضعگیری گروه‌های مختلف اجتماعی و فرجام حرکت آنها، تضادها، تعارضات و مبارزات اجتماعی تشریح شده، با ارائه رهنمودهایی، انسان را به اتخاذ مواضع اجتماعی معینی، که از نظر قرآن متضمن هماهنگی با نوامیس و سنن تکاملی هستی است، فرا خوانده است. در این قسمت هم البته قرآن، تأکید خاصی به قوانین عمومی حاکم بر حرکت اجتماعی، دارد. در همین رابطه توجه اکیدی، به مسیر اجتماعات بشری (تاریخ)، مبذول کرده است. بدین ترتیب بخش مهم و چشمگیری از قرآن،

صرف تشریح و بیان حرکت و سرنوشت اجتماعی اقوام و جماعات گذشته بشری شده است. ذکر وقایع تاریخی هم، البته خود، فی نفسه هدف قرآن نبوده، بلکه استنتاج سنن و قوانین حرکت اجتماعی و جلب توجه انسان نسبت به آن، مورد نظر قرآن می باشد. با استناد مؤکد و مکرر به همین حقایق تاریخی، قرآن بر روی همان رهنمودهای اجتماعی خود مبنی بر موضعگیری انقلابی، و قرار گرفتن در مسیر ترقی و رو به کمال امور، تأکید می ورزد. از مطالعه این موارد در قرآن، به دیدگاههای جامعه شناسانه و تاریخی قرآن، پی می بریم.

از طرف دیگر، می دانیم که حفظ اجتماع و حرکت اجتماعی، بمثابة پیچیده ترین پدیده و پیچیده ترین حرکت، بخشها و جنبه های گوناگونی را در بر می گیرد، و قرآن که اینهمه با جامعه و حرکت اجتماعی سروکار دارد و متوجه استقرار یک نظم اجتماعی ویژه است، نمیتواند از این مسائل غافل مانده باشد؛ و ما میتوانیم از روی آیات مربوطه، دیدگاههای کلی قرآن را، در هر مورد مشخص، بدست آوریم. مثلاً از روی بسیاری آیات، که ناظر بر مسائل و روابط اقتصادی است، دیدگاههای اقتصادی قرآن استنباط و استنتاج می شود، و یا دیدگاههای مربوط به سایر زمینه ها و شعب و شئون حرکت اجتماعی، از قبیل سیاست و حقوق و... از روی آیات مربوطه، یعنی آیاتی که ناظر بر وضع و تشریح قوانین، احکام و سنن و نهادهای اجتماعی و غیره می باشد.

#### د - انسان شناسی

در سطور قبل به تأکید قرآن بر جامعه و حرکت اجتماعی، اشاره کردیم و نیز آنجا که گفتیم، قرآن راهنمای عمل است، و راه و رسمی برای زندگی انسان برقرار می کند. روشن است که زندگی و حرکت انسان در چهارچوب جامعه صورت می گیرد، و جنبه اجتماعی دارد. این توضیحات، علیرغم تصورات کسانی که دین را «امری وجدانی و فردی» تلقی می کنند، چنانکه گویی دین به مسائل اجتماعی نمی پردازد، و نباید دخالتی در امور اجتماعی بنماید، نشان میدهد که دین برعکس، اساساً با جامعه سروکار دارد. در اینجا لزومی ندارد که وارد بحث، در رد نظر غیرعلمی فوق بشویم، نظری که صریحاً رابطه متقابل فرد و اجتماع را نادیده میگیرد؛ چنانکه گویی تعینات فردی انسان، آنهم چیزهایی نظیر اعتقادات وی، می تواند مضمون و بازتاب اجتماعی نداشته باشد، و به نحوی در رابطه با جامعه و نظم اجتماعی موجود قرار نگیرد. البته از این توضیح نباید چنین نتیجه گرفت، که دین و قرآن بطور فرعی و یا من غیرمستقیم بر جامعه نظر دارد، و ما در فوق یادآور شدیم که قرآن اساساً با جامعه



سروکار دارد، و متوجه استقرار یک نظم اجتماعی ویژه است. نظری اجمالی به تاریخ ادیان (منظور ادیان توحیدی است) و بخصوص به تاریخ اسلام، کافی است تا صحت این نظر را اثبات کند. ما همه این را می‌دانیم، و حتی در کتابهای درسی ابتدایی خوانده‌ایم، که اسلام با طلوع خود و در همان زمان حیات پیامبر (که قاعدتاً عالی‌ترین، کاملترین و خالص‌ترین درک را از قرآن داشت) و تحت رهبری وی، یک نظام اجتماعی کهنه را برانداخته و نظم نوینی را جایگزین آن کرده است، نظمی که سرعت و نیرو و تأثیر تاریخی و جهانی آن واقعاً شگفت‌انگیز بوده است.

همین توضیحات و همین مطالعات، منجمله مطالعه حرکاتی که توسط تربیت‌شدگان اصیل مکتب وحی و قرآن برانگیخته و رهبری شده است (بعنوان باصطلاح فاکت‌های عینی)، از قبیل انقلاب حسینی، کفایت تا بی‌پایگی ادعای کسانیرا که هم اسلام و هم قرآن را به‌اندیویدوالیسم متهم می‌کنند، روشن کند.<sup>۲۵</sup> در حقیقت می‌شود گفت، این مدعیان نه درک درستی از اندیویدوالیسم و نه شناخت صحیحی از اسلام و قرآن دارند.

اما قرآن در عین توجه اکیدش بر جامعه، به «انسان» نیز بطور جدی و به تأکید نظر دارد، که این خود متضمن شناختی نسبت به انسان است. بطوریکه می‌دانیم این امر، یعنی شناخت انسان، در مجموعه معارف بشری، همواره از مهمترین شعب معرفت بوده، و به جهت تأثیر و نقش قاطعی که در جریان عمل و موضع‌گیریهای اجتماعی بجا می‌گذارد، حائز اهمیت فراوانی است. در طول تاریخ و در جریان معارف بشری، بر سر همین مسأله «انسان‌شناسی» مجادلات و مباحثات دامنه‌داری در گرفته، و افراط و تفریط‌ها و به‌چپ و راست رفتنهای زیادی در آن صورت گرفته است، که ضمن آن نحله‌ای با کم‌بها دادن به نقش عوامل عینی و اجتماعی، به نوعی مطلق کردن نقش فرد و اراده انسان گرویده، نحله‌ای متقابلاً با گرایش به اطلاق عوامل عینی و جبری، به نقش انسان و فردیت وی کم‌بها داده‌اند. این مباحث و نظرات، صرفنظر از بحثهای کلامی و باصطلاح اسکولاستیک، پیرامون جبر و اختیار، در واقع به شناخت و ارزیابی دقیق و عینی «رابطه متقابل فرد و اجتماع» مربوط می‌شود، که خود یکی از پیچیده‌ترین موضوعات معرفت بوده، و رسیدن به شناختی صحیح در این زمینه، مستلزم داشتن یک دیدگاه فلسفی صحیح و واقع‌گرایانه نسبت به انسان است؛ که آن نیز خود مقتضی

۲۵- درباره اندیویدوالیسم و موضع اسلام نسبت بدان، به سایر متون ایدئولوژیک سازمان، رجوع کنید.

یک بینش فلسفی واقع‌گرایانه نسبت به کل وجود و هستی می‌باشد.

با توجه به توضیحات فوق و اهمیت مسأله «انسان»، بدیهی است که این موضوع در قرآن نیز جایگاه مهمی داشته باشد. در بسیاری از آیات قرآن «انسان» طرف خطاب است. قرآن در همان حالیکه به انسان بمثابه موجودی اجتماعی می‌نگرد، فردیت انسان را، نیز بهیچ وجه نادیده نمی‌گیرد، و با فرد انسان در عین رابطه متقابل و تنگاتنگش با جامعه و در چهارچوب اجتماع، بعنوان کلیتی بی‌همتا و موجودی مسئول سروکار دارد. قرآن همانند سایر ادیان، در عین عرضه کردن «هدایت» به انسان از وی مسئولیت می‌طلبد، و اینها همه مبتنی بر دیدگاههای انسانشناسی توحیدی قرآن است، که می‌خواهیم آنرا از خلال مطالعه آیات قرآن بدست آوریم. آیاتی که چه بطور مستقل و چه در رابطه با مسائل اجتماعی، متضمن بررسی و بیان مسائلی است، که به موضوع انسان تعلق دارد.

طبقه‌بندی‌ایکه در فوق، از موضوعات قرآن بعمل آوردیم، یک طبقه‌بندی کلی است، و با الهام از طبقه‌بندی‌های متداول در علوم و دانش‌های بشری بعمل آمده، و می‌توان ذیل هر کدام از عناوین فوق، طبقه‌بندی‌های جزئی دیگری نیز بعمل آورد. البته نفس «طبقه‌بندی» امری مفید و حتی ضروری است، که پروسه معرفت و جریان دریافت حقایق و نظرگاهها را تسهیل می‌کند، و روشن است که از بین طبقه‌بندیهای مختلفی که ممکن است صورت بگیرد، یا صورت گرفته باشد (و این نیز برای خود، تاریخ و سیر ویژه‌ای دارد)، آن طبقه‌بندی‌ایکه بیشتر واقع‌گرا بوده و جریان معرفت را از سهولت بیشتری برخوردار کند، ارزش بیشتری خواهد داشت.

اکنون باید ببینیم که موضوعات متنوع فوق، به چه نحوی در قرآن بیان شده، و بچه ترتیبی در کنار هم قرار گرفته‌اند؟ آیا در خود قرآن چنین طبقه‌بندی‌ای بعمل آمده است؟ ذیل عنوان بعدی، به این مسائل می‌پردازیم.

### ۳- سیاق قرآن و نظم و انتظام خاص آن

پس از آشناسدن به نقش و کارکرد قرآن و موضوعات متنوع آن، اینک باید بدین نکته توجه کنیم، که قرآن سبک بیان و نظم و انتظامی مخصوص بخود دارد، که با آنچه که معمول دست‌آورد‌های تئوریک کلاسیک بشری است، متفاوت می‌باشد. این نحوه نظم و بیان، ناشی از خصوصیات قرآن، بعنوان یک کتاب دینی و آسمانی است، که در ضمن آنرا از دیگر متون و کتب نیز متمایز می‌کند.

اولا در قرآن، یک طبقه‌بندی و فصل‌بندی موضوعی وجود ندارد. مثلاً چنین نیست که در آن فصلی تحت عنوان اجتماع یا اقتصاد، و فصل دیگری تحت عنوان طبیعت و غیره گشوده شده باشد، و هر فصل به مسائل و موضوعات مربوط به همان عنوان اختصاص یابد. البته قرآن به ترتیب خاصی مرتب شده، که ضمن آن تمام آیات نازل شده بر پیامبر در ۱۱۴ سوره گردآوری شده، و هر سوره مشتمل بر تعدادی آیه است.<sup>۲۶</sup> اما این ترتیب نیز باصطلاح یک تقسیم‌بندی موضوعی نیست، و گرچه بعضی از سوره‌ها بطور اساسی و محوری موضوع خاصی را بررسی و بیان می‌کند، ولی همین سوره‌ها نیز غالباً فراگیر مطالب و موضوعات متنوعی می‌باشند.

در چهارچوب سوره‌ها، نحوه قرارگرفتن آیات در کنار هم، آیاتی که شامل مطالب مختلفی می‌باشند، چنان است که گاه در نگاه سطحی و نخستین، چندان ارتباطی بین آنها مشاهده نمی‌شود، و بنظر می‌رسد که یکنوع باصطلاح از این شاخ به آن شاخ پریدن، در سیاق و بیان قرآن، وجود دارد. اما اگر بنظر سطحی اکتفا نکرده و در مضمون و معنی آیات دقیق و عمیق شویم، یک نظم و ارتباط متقن بین آیات پدید خواهیم برد، نظمی که حتی متضمن هماهنگی شکفتی بین مضامین و معانی آیات، با طول آنها و با آهنگ کلمات و اصوات می‌باشد.<sup>۲۷</sup> و با مثلاً عبارات کوتاه و مقطعی که معمولاً در آخر آیات ذکر می‌شود، با مضمون آیه کاملاً ارتباط دارد. در مورد این ترتیب خاص موضوعات و مطالب قرآن، میشود گفت که این کتاب نه به اجزاء و بخش‌های معین، بلکه به کل واقعیت نظر دارد و آن را چنانکه فی الواقع هست بیان می‌کند، و چنانکه میدانیم جهان عینی واقعی، یک کلیت واحد و یکپارچه بوده و اجزاء و بخش‌های مختلف آن، در ارتباطی تنگاتنگ با هم می‌باشند. جهان عینی خارجی، فی الواقع به بخش‌های مستقل و مجزا از هم تقسیم نشده است، و اجزاء و عناصر متشکله آن شرایط متقابل موجودیت و حرکت یکدیگر بوده، و کلاً نظم و نظام یگانه‌ای را موجب میشوند، و این انسان است که برای تسهیل روند معرفت خود از واقعیت، به تجزیه و طبقه‌بندی آن مبادرت می‌کند. اما قرآن، نازل شده از وجود مطلق

۲۶- در باره جریان و نحوه تنظیم قرآن به شکل فعلی که در دست ماست، مراجعه کنید به مقدمه جلد اول پرتوی از قرآن. درباره این مطلب، البته بحثهای زیادی صورت گرفته و نظرهای متفاوتی ارائه شده، مثلاً در این مورد که آیا این ترتیب فعلی قرارگرفتن سوره‌ها در کنار هم، با تصدیق و تأیید پیامبر بوده یا نه؟ برای اطلاع بیشتر میتوانید به کتاب قرآن در اسلام، بخش پنجم و نیز به بخش چهارم قانون تفسیر و سایر منابع، مراجعه کنید.

یگانه‌ای است، که از هر نوع محدودیت و نسبت مبرا بوده، و بهمه واقعیات اشراف و احاطه دارد، و حتی مکان و زمان نیز او را محدود و مقید نمی‌کند. از این جهت است که، وقتی در قرآن از وقایع و تحولاتی یاد می‌شود که به لحاظ ما انسانها که موجودات محدود و مقید هستیم، در آینده تحقق خواهد پذیرفت، معمولاً با افعال ماضی و محقق به آنها اشاره می‌شود. بدین ترتیب شاید بتوانیم نظم موجود در بین آیات قرآن را، با نظم طبیعی جاری و حاکم در جهان، مقایسه کنیم، جهانی که در واقع مصداق عینی «کتاب» است<sup>۲۸</sup>. و قرآن بازتاب این جهان در قالب کلمات و عبارات است، که در حدود درک دریافت آدمی فرود آمده و بیان شده است<sup>۲۹</sup>.

مطالب متنوع در قرآن، در متنی از جهان‌بینی و نگرش توحیدی، در کنار هم قرار گرفته‌اند، بطوریکه قرآن پیوسته این مطالب متنوع را به اصول و دیدگاههای جهان‌بینی توحیدی پیوند می‌دهد، و در نهایت همه تشریحات و تبیینات خود را به اساسی‌ترین اصل این جهان‌بینی (که همان اصل توحید است) مربوط می‌کند، و این پاسخی است که قرآن به مسأله وجود می‌دهد. اصل توحید، در واقع روح قرآن است که در تمام آیات آن جاری است، و تمام نظرگاههای قرآن بنحوی کاملاً منطقی، از آن ناشی و بدان ختم می‌شود، درست همچنانکه بنا به اعتقاد توحیدی، در جهان عینی نیز چنین است، و آن وجود یگانه مطلق، سرآغاز و سرانجام هستی است، و تمام وجود و تحولات هستی عینی با بینهایت پدیده‌های آن، از او منشاء گرفته و بسوی او در جریان است.

از طرف دیگر باید به این حقیقت توجه کنیم که نزول قرآن بتدریج و در مدت ۲۳ سال، در جریان یک حرکت انقلابی - اجتماعی صورت گرفته است<sup>۳۰</sup>.

در جریان این حرکت، روشن است که پیوسته مسائلی پیش می‌آمده، و بسیاری از آیات قرآن در رابطه با همین مسائل و در جهت ارائه رهنمودهایی برای حل آنها نازل شده است. این نیز، واقعیتی است که قرآن را از کتب و متون کلاسیک متمایز می‌کند، متونی که به بررسی تئوریک یک یا چند موضوع معین و غالباً در غیر رابطه

۲۷- مراجعه کنید به تفسیر پرتوی از قرآن، سوره نباء

۲۸- در رابطه با این موضوع معمولاً از «کتاب تکوینی» (جهان عینی) و «کتاب تشریحی» (قرآن) صحبت میشود.

۲۹- معنی نزول در قرآن.

۳۰- آیه ۳۲ سوره فرقان، و ۱۰۶ سوره اسری را بخوانید.

مستقیم با عمل، می‌پردازند. در صورتیکه قرآن در جریان یک حرکت، و در رابطه مستقیم با عمل، نازل شده، ولی در عین حال از کلیت و جامعیت برخوردار است. یعنی در حد توضیح یک یا چند سئله مشخص، متوقف نشده، بلکه توضیحات آن غالباً مرتبط به سایر تبیینات آن گشته، و در چهارچوب دیدگاههای کلی آن قرار می‌گیرد. در کوران همان حرکت انقلابی و همگام با عمل اجتماعی، و در رابطه با حل مسائل مبتلابه است، که قرآن بطور مداوم به ارائه جهان بینی و دیدگاههای کلی خود و تربیت ایدئولوژیک انسانها می‌پردازد. و از این جهت است که همواره همه مسائل و حتی جزئی ترین آنها را، به سنن و نظامات کلی جهان هستی ارتباط می‌دهد، و بر اظهار نظم یگانه هدفداری که بر تمام جهان حاکم است اصرار می‌ورزد؛ نظمی که انسان و اجتماع نیز باید خود را با آن تطبیق دهند، و قرآن نیز همواره انسان را بدین تطبیق و تسلیم<sup>۳۱</sup>، فرا می‌خواند. انطباقی که می‌تواند و باید در تمام مظاهر حیات و حرکت انسان و اجتماع وارد شده، و چونان روحی در آن جاری شود. بدین ترتیب نظامی برقرار می‌گردد که مبشر یگانگی و خداگونگی انسان و اجتماع خواهد بود.

و اینچنین قرآنی، جزئی را به کلی پیوند داده، نسی را در دامن مطلق و در مسیر حرکت بسمت آن قرار می‌دهد، و بالاخره به عبارتی ساده‌تر، به حضور خدا در همه جا، تأکید می‌ورزد<sup>۳۲</sup>.

گفته شده است، آیاتی که در این مدت ۲۳ سال، و در موارد گوناگون و به مناسبت‌های مختلف نازل شده، به اشارت شخص پیامبر، در کنار هم و در سوره‌های مشخص، قرار گرفته‌اند<sup>۳۳</sup>.

کلیت و جامعیت قرآن و شمول آن بر موضوعات بسیار متنوع، و نزول آن در جریان عمل، موجب می‌شود که بیان قرآن از ایجاز و اختصار نیز برخوردار شود. قرآن غالباً به تشریحات و توضیحات مفصل و سیستماتیک، چنانکه معمول دستاوردهای کلاسیک انسان است، نمی‌پردازد، و بیانات آن غالباً کلی و مقطع و توأم با ایجاز و

۳۱- بدیهی است در اینجا مانند بعضی‌ها، دچار این کج‌اندیشی نخواهیم شد که، از این «تسلیم»، تعبیر و تفسیری ارتجاعی، مبنی بر سکون، بعمل آوریم.

۳۲- سنریم آیاتنا فی الافاق و فی انفسهم حتی یتبین لهم انه الحق اولم یکف بربک انه علی کل شیء شهید (فصلت، ۵۳)

۳۳- به همان مقدمه پرتوی از قرآن مراجعه کنید.

اختصار است. مثلاً در مواردی که به ذکر و بیان سرگذشت اقوام و جماعات گذشته می‌پردازد، بهیچ وجه وارد تشریحات جزئی و مفصل نمی‌شود، و به اصطلاح به داستان‌رانی نمی‌پردازد؛ بلکه مواردی را، و بصورتی تقریباً مختصر و کلی نقل می‌کند، که در جهت استنتاج قوانین حاکم بر مسیر اجتماع و تاریخ، مورد نظر می‌باشد. در بقیه موارد و موضوعات نیز، همین ترتیب وجود دارد. بدیهی است که این داده‌ها و اشارات کلی، بطور مفصل و مشروح توسط پیامبر، برای مردم عصر نزول، و در حدود قدرت جذب و فهم آنها، بیان می‌شده. و برخی نیز، از قبیل بعضی داستانهای اقوام گذشته و یا مسائل و رویدادهائی که در جریان عمل پیش می‌آمده، و همچنین اوضاع و مناسبت و سنن اجتماعی جاری و موجود در آن زمان، که زمینه و سبب نزول آیت بوده، برای مردم روشن بوده است.

نکته دیگری که باید مورد توجه قرارگیرد، اینست که قرآن کتابی مردمی است، یعنی سروکار آن با توده مردم بوده، نه اینکه مثلاً صرفاً به قشر روشنفکر جامعه تعلق داشته باشد. این موقعیت نیز از عواملی است که در طرز بیان قرآن، مؤثر بوده و از موجبات تمایز و تفاوت آن با متون و آثار کلاسیک می‌باشد. بنابراین خصیصه، قرآن، پیچیده‌ترین موضوعات معرفت را چنان بیان می‌کند که برای توده‌های عادی مردم نیز به فراخور حال و استعدادشان، قابل درک باشد و از سخن‌پردازیها و استدلالهای مطول کلاسیک خودداری می‌نماید.

پی‌بردن به نظم و انتظام خاص قرآن و سبک بیان آن<sup>۳۴</sup>، مستلزم ممارست و تا حدودی تسلط به قرآن است. و این موضوعی است که در خور تحقیقات بیشتری می‌باشد. آنچه که بنظر ما می‌رسید، به اختصار در اینجا ذکر کردیم، خصایصی از قرآن که تا کنون بر شمردیم، در حد خود، ضرورت تفسیر قرآن را روشن می‌کنند.

در فصل بعدی به بحث در مورد مهمترین خصوصیت قرآن خواهیم پرداخت.

۳۴- به این نظم و ترتیب و سبک بیان، «ادب» یا «ادیات» قرآن نیز گفته می‌شود.

تکثیر از :  
انجمن دانشجویان مسلمان (آمریکا)  
منہر ماہ ۱۳۵۹

نشانی

M. S. S. (U.S.A.)  
P. O. BOX 5475  
LONG BEACH, CA. 90805



از انتشارات:

سازمان مجاهدين خلق ايران